



۲۰۲۲/۰۳/۲۰



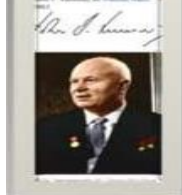
دوکتور محمد اکبر یوسفی

## دوران «جنگ سرد» و اثرات آن بر افغانستان!

(قسمت سوم)

یادداشت: این قسمت مقاله قبلاً درست به تاریخ ۷ جنوری ۲۰۱۵م نشر شده است. حال نویسنده مصمم شده است، تا پس از تصحیح اشتباهات ممکن تاییبی، بار دیگر بدست نشر بسپارد.

«با ختم جنگ دوم جهانی، که در قسمت های قبلی نیز تذکار یافته است، سرزمین آلمان پس از "تسلیمی اردوی نازی"، در مراحل اول، به "چهار زون اشغالی"، (بشمول شهر برلین) به دو قسمت تقسیم گردید. "غرب برلین" توسط قوای



متحدین غربی اشغال گردیده بود، که در وسط خاک اشغالی، توسط قوای "اردوی سرخ" شوروی، موقعیت داشته است. در سمت "شرق" سرزمین آلمان، در داخل "احزاب" همان بخش خاک آلمان، مبارزه دشوار، بین "ریفرم طلبان" ضد "ستالینیزم" و گروه های "عظمت طلب"، جانبدار "دیکتاتوری پرولتاریا" جریان داشته است. در غرب آلمان، "حزب سوسیال دموکرات آلمان" پس از جنگ دوم جهانی، برخلاف "کمونیست ها" از مشی "سابق"، "مبارزه طبقاتی" فاصله اختیار نموده، راه "ریفرم" و "دموکراسی" را در پیش گرفت. در اصول و پرنسیپ های دموکراسی، حل مسایل و تغییر موقف مقابل را از طریق تفاهم و "تقرب" ممکن می شمردند، در متون بعدی، نتایج این مشی را خواهیم دید. نخستین "بحران" در مناسبات "شرق و غرب"، بعد از بروز فضای جنگ سرد، که هم چنان به عنوان "بحران اول برلین" نیز یاد می شود، با "محاصره برلین غرب" توسط قوای "اتحاد شوروی" از تاریخ ۲۴ جون ۱۹۴۸م تا ۱۲ ماه می ۱۹۴۹م، ثبت تاریخ شده است. در همین وقفه زمانی در "شرق میانه" نیز، منازعات آغاز یافته، بین اعراب و اسرائیل که در اوایل قرن بیست، سر کشیده بود، با اعلان تأسیس دولت "اسرائیل"، به تاریخ ۱۴ ماه می ۱۹۴۸م، بار دیگر کسب شدت نموده، برخورد های مسلحانه در "فلسطین" دامنه وسیع کسب

نموده است. درین محاصره، مواظبت، نگهداری و "پرستاری"، "برلین غرب" را متحدین "غربی" از طریق "هوا" تدارک دیده اند، زیرا از طریق زمین و آب ممکن نبوده است. این "طیارات ناتو" و عمدتاً امریکائی را، باشندگان برلین غرب، بنام "بمب افکن های کشمش" نامیده بودند. این "فضای" جدائی "آلمانها"، همزمان با تراکم مخرب ترین سلاح های دو "بلاک نظامی بزرگ" متخاصم، در سرزمین آنها، بیش از چهل سال دوام می کند. در طول این زمان، در نتیجه مسابقات تسلیحاتی، بشریت در حقیقت در هر لحظه، با خطرات روبرو شدن به "جهنم هستوی" مواجه بوده

است. "بحران کیوبا"، در "اکتوبر ۱۹۶۲م"، قریب چهارده ماه بعد از اعمار دیوار برلین، بروز کرده است. این دیوار به تاریخ ۱۳ اگست ۱۹۶۱م اعمار و تا ۹ "نومبر ۱۹۸۹م" استوار و پا برجا بوده است.



درین زمان "خروسچف"، که عکس او در آخر عکس های صفحه قبل، بعد از تصویر کیندی، رئیس جمهور دیموکرات امریکا (بعداً به قتل می رسد) در سمت چپ، بحیث "رهبر"، حزب و دولت "شوروی"، در "سیستم یک حزبی"، بعد از مرگ "ستالین"، "قدرت" را در دست داشته است. ("نیکیتا خروسچف"، ۳ جولای یا ۱۵ اپریل ۱۸۹۴م متولد و به تاریخ ۱۱ "سپتمبر" ۱۹۷۱م وفات یافته است.) این "بحران" در خارج از "اروپا"، یکی از نمونه های برجسته دیگری بوده است که مقابله "ایالات متحده امریکا" و "اتحاد شوروی" را، بعد از "محاصره" و بعد از اعمار "دیوار برلین"، نشان می داده

است، که تقسیم کامل جهان را در دو قطب نیز ثابت می ساخته است. توجه کنید، که در همه مقابله های آنها، تهدید به استعمال "سلاح اتمی" به حیث سلاح وحشتناک و تباه کن و خطر "جنگ سوم جهانی" بزبان آورده می شده است. وقتی بطور نمونه "یاسر عرفات"، در سال ۱۹۷۴م در مصاحبه با «شپیگل» چنین سؤالی مطرح می سازد، باید در چه محافل قدرت، از ارتباطات برخوردار بوده باشد، که خطر آغاز «جنگ سوم جهانی» را از آن «سرزمین» می بیند. چهار سال بعد، «گوریلاهای او» به امر کی در سقوط رژیم شاه ایران سهم می گیرند و



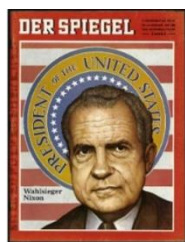
«خمینی» را بر اریکه قدرت می نشاند. اما خودش در حالی «مفتخر به جانه صلح نوبل» با "رابین"، "پیریس" در سال ۱۹۹۴م می گردد، مرگ او چه نوع سازمان داده می شود؟ موضوعات مورد مناقشه، بین قدرت های "پیروز" در جنگ دوم جهانی، که بروز و پیشبرد فضای جنگ "سرد"، ساحه مقابله آنها را تشکیل می داده است، و در نتیجه در ایجاد و تعمیق و توسعه بحرانات منظومی، در نقاط مختلف جهان، نقش اساسی داشته اند. از جمله چنین موضوعات و مناطق مهم، که سرزمین آلمان

در مقام اول قرار داشته است، می توان از جنگ های "هند و چین" نیز یاد کرد. بطور مشخص، جنگ های "کوریا"، "ویتنام"، "کمبودیا" و "لاؤس"، بشمول تلاش های قبلی، رقابت قدرت های بزرگ در کسب "نفوذ" بر اوضاع "سیاسی" منطقه اطراف افغانستان نظیر ایران نیز قابل ذکر است، که در سال ۱۹۴۶م گزارش یافته است. این همه نقاط دنیا، از جمله مناطقی بوده است، که در ساحه تحت نفوذ و درگیری قدرت های بزرگ، قرار داشته است. با اعلان "دکترین ترومن"، رئیس جمهور ایالات متحده امریکا در حقیقت "جنگ سرد" بین دو قدرت بزرگ رسماً آغاز یافته است. همین قدرت های بزرگ "پیروز"، در "جنگ علیه فاشیزم" متحد همدیگر نیز بوده اند. این نوع "جنگ" که در سال ۱۹۴۷م آغاز می یابد، بتدریج به مقابله و رقابت دو "سیستم متضاد" مبدل می گردد، که در عین زمان به تأسیس "اتحادیه های نظامی" چون "ناتو" و "وارسا" نیز انجامیده است. بدین ترتیب، علاوه از اینکه، "انتهی کمونیزم" غربی و در صدر همه "انتهی کمونیزم امریکایی"، با "دیکتاتوری" شرقی، یا "سیستم" یک "حزبی" به مبارزه پرداخته است، موجودیت "نظامیان" و افرادی که در جبهات "جنگ" دوم جهانی اشتراک داشته اند، بر آینده صلح جهانی نیز، نقش مؤثر داشته اند. کرونولوژی حوادث در باره شرایط قبلی و بعدی "بحران برلین" نشان می دهد، که در شب ۱۲ بر ۱۳ ماه "اگست" ۱۹۶۱م، "والتر اولبریخت" (Walter Ulbricht) رهبر حزبی و رئیس شورای دفاع ملی جمهوری "دیموکراتیک آلمان"، اعمار دیوار "برلین" را که قبلاً با رهبران "اتحاد شوروی" به تفاهم رسیده بود، امر داده است. سر صبح ۱۳ اگست ۱۹۶۱م، پولیس سرحدی، به تخریب سرک ها و ایجاد موانع در جهت عبور و مرور به خارج

از شهر، که در وسط "زون شرقی" قرار داشته است، آغاز نموده است. چند روزی بعد، به تاریخ ۱۷ بر ۱۸ "اگست"، سیم های خاردار را با دیوار، "کانکرتی" مبدل ساخته اند. درین زمان ۱۶ سال می گذشت، که سرزمین آلمان یک سرزمین "تقسیم شده، بوده است. به نسبت خرابی اوضاع اقتصادی "شرق آلمان"، "اولبریخت" به رهبران "اتحاد شوروی" تأکید می نموده است، تا تصامیم قاطع گرفته شود. اما "خروسچف" همواره به حوصله و خودداری توصیه می نموده است. تصمیم باید به بعد از دیدار با رئیس جمهور امریکا، "جان اف کیندی"، معطل می گردید. این دیدار سران، به تاریخ ۳ و ۴ جون ۱۹۶۱ در "ویانا" صورت گرفته است. جریان این ملاقات به عنوان یک جریان "سرد" در مناسبات "شوروی - امریکا" شناخته شده است. در گزارش آمده است، که "خروسچف" مکرراً ضرب الاجل یا "التماتم" خود را بزبان آورده است، که از جانب "کیندی" رد گردیده، "کیندی" از یک زمستان "سرد" که در پیشرو یاد نموده است، هوشدار داده است. در تصویر قبلی دیده می شود که "تانک های" "شوروی" و



"امریکائی"، به تاریخ ۲۷ اکتوبر ۱۹۶۱، در چه فاصله کوتاه در یک سرک در شهر "برلین"، در برابر همدیگر قرار گرفته بودند. در آنزمان، طوری که درین گزارش دیده می شود، هیچ کس نمی دانسته است، که بر آنها، چه واقع خواهد شد. هیچ کس هم چنان نمی دانسته است، که ۲۸ سال و دو ماه و ۲۸ روز خواهد گذشت، تا دوباره به سقوط آن دیوار بینجامد. یک سال بعد از "بحران کیوبا"، در حالی که رئیس جمهور ایالات متحده، با واقعات "برلین" و



46/1968 «برنده انتخابات، نیکسن»  
Wahlsieger Nixon

"اعمار دیوار" آشنا بوده است، درست به تاریخ ۲۶ جون ۱۹۶۳م، از برلین دیدن نمود، قریب پنج ماه بعد در اثر سوء قصد به جانش، کشته شد. نقل قول مشهوری را از خود، در تاریخ ثبت نمود: "من یک برلینی استم!" مردم آلمان، از نقش ایالات متحده در دوباره "وحدت کشور" و هم چنان، از لحظات خاص دیگر، چون "پروگرام مارشال" برای "اعمار مجدد کشور" بعد از جنگ دوم جهانی و هم چنان از اظهار معروف "جان کیندی" و کلمات "رونالد ریگن" که در خطاب به "گرباچف"، حین دیدار از "دیوار برلین" گفته است: "آقای گرباچف، این دیوار را

بردار!"، خاطرات "نیک" دارند. زمانی که "جان اف کیندی"، از "برلین غرب" دیدن نموده است، "ویلی براندت" در سمت "شاروال برلین" ایفای وظیفه می نموده است. از جانب دیگر، در مقالات دیگر هم بیان شده است، که در لحظات نخست بعد از ختم "جنگ دوم جهانی"، "واشننگتن" در فکر آن بوده است، که مرکز عمدهٔ مقابله آنکشور را با "کمونیزم"، نخست در "اروپا" و یا در "آسیا" تعیین نماید. وقتی تصمیم بر انتخاب "اروپا" در مقام نخست، گرفته شد، باز هم، سه مرکز دیگر، نظیر "اروپا"، "شرق میانه" و "هند و چین" نیز از مناطق مهم شمرده می شده است، که در سیاست خارجی و سیاست نظامی امنیتی، جای خاصی را اتخاذ نموده است. "استقرار راکت های بورد متوسط" در خاک "کیوبا" در همان سال ۱۹۶۲م، از جانب "اتحاد شوروی" وضعیت بحرانی را باعث شده است. طوری که در "ویکیبیدیا" گزارش شده است، این "بحران"، فقط "پانزده" روز دوام نموده است. رئیس جمهور ایالات متحده امریکا، "جان اف کیندی" بالمقابل، جانب "شوروی" را در نهایت به استعمال سلاح اتمی و هم "نصب" راکت های امریکایی نوع "جوپیتر" (*Jupiter*) در قلمرو ترکیه تهدید نمود. بحران "کیوبا"، در سال ۱۹۶۲م، توانست، "دیموکرات"، "سی و پنجمین رئیس جمهور ایالات متحده امریکا، به تاریخ ۲۲ نومبر ۱۹۶۳م"، در "دالاس" (*Dallas*)، "تکزاس" (*Texas*)،

به عمر ۴۶ سالگی، ترور شده است. در همان روز ۲۲ نومبر ۱۹۶۳م، معاون رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا، "لیندن جانسن"، در حالی که در "طیاره نمبر ۱ قوای هوایی" حضور داشته است، اداره امور را در دست می گیرد. سال ۱۹۶۴م، "خروسچف" در پیشبرد مشی "ریفرمیستی" ناکام گردید و توسط "لیونید بریژنیف" (تصویر صفحه قبل در سمت چپ، رنگه) در سال ۱۹۶۴م سقوط داده شد، دو سال بعد، در سال ۱۹۶۶م، "خروسچف" از عضویت کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی نیز، اخراج گردیده است. یک سال قبل از وفات او، یعنی در سال ۱۹۷۰م، خاطرات خود را به چاپ رسانیده است. (در عکس سیاه و سفید فوق، در سمت کاملاً راست، "لیونید بریژنیف" در سال ۱۹۴۲م دیده می شود). موازی با تغییرات در رهبری "واشنگتن"، در "سیستم یک حزبی اتحاد شوروی" نیز، که در سطور قبلی ذکر شده است، تغییر در رهبری کشور، رخ می دهد. "لیندن جانسن" که در گزارش شماره ۱۵، سال ۱۹۶۸م "شیگل"، از او بحیث "سی و ششمین" رئیس جمهور ایالات متحده، "بزرگترین" یاد می شود، الی سال ۱۹۶۹م، درین مقام ایفای وظیفه می نماید، و برای دور بعدی خود حاضر به "کاندید" در مقام ریاست جمهوری نمی گردد. (در پایان عکس "جانسن" که از او بنام "سالار جنگ ویتنام"، نام می برد، مجله "شیگل" در همین شماره ۱۵ سال ۱۹۶۸م، قطار عساکر را یک "تراژیدی کلاسیک" تعریف می کند). دوران جنگ "سرد" چه بسی خسارات مادی و معنوی در مناسبات بین المللی به بار آورده است. امید است، هموطنان ما هم، مانند اتباع متفکر دیگر در جهان امروزی، به ماهیت و اهمیت واقیعت های تعیین کننده، در مناسبات بین المللی توجه داشته باشند و جای اصلی کشور و جامعه ما را، در مجامع بین المللی، بیابند. در سلسله و تداوم سالهای پر حادثه، سال ۱۹۶۸م، یکی از سالهای قابل توجه شمرده



(ترانژیدی چکی - دوسیمه نومی "توبچک")  
"شیگل" شماره ۳۶ سال ۱۹۶۸م

می شود. قوای "وارسا" رهبری حزب و حکومت، "چک و سلواک" به رهبری "توبچک" را که به تطبیق "ریفرم" در سیستم یک "حزبی" قدم بر می داشت، سقوط داد و جنبش "بهار پراگ" (۱۹۶۸م) را سرکوب نمود. در همان سال، بار دیگر، "جنگ اعراب و اسرائیل" هم درگرفته است. ناگفته نماند که همین سال ۱۹۶۸م، در اروپا و آمریکا، بشمول افغانستان، جنبش های «روشنفکری» محصلان و جوانان، وسعت و شدت خاصی نشان داده است، که بدون شک از فضای «جنگ سرد»، نیز متأثر بوده است. جوانان و محصلان، در عین حال، در مخالفت با «جنگ ویتنام» و در ضدیت با تبعیض نژادی در ایالات متحده آمریکا، نیز قرار داشته اند. تا آغاز این سال در حقیقت (۱۹۶۸م)، بین "حزب کمونیست اتحاد شوروی" و "حزب کمونیست چین" همبستگی "انترناسیونالیستی"، بر اساس مواضع مشترک "ایدئولوژیکی" و سیاسی، برقرار بوده است. هر دو کشور، "اعضای شورای امنیت سازمان ملل متحد" بوده اند، و اعمار نظام "سوسیالیستی" را انتخاب نموده بودند. در همین سالهاست، که در حلقات "سیاسی نو تشکیل" افغانستان نیز، مسایل "بین المللی" مطرح و نوعی از "انترناسیونالیزم"، نیز توسط برخی از حلقات "تبلیغ" می گردیده است. مواضع "طرفداران مسکو" و "طرفداران پیکینگ"، دیگر کدام مواضع "سری" نبوده است. "هوداران پیکینگ" و پیروان اندیشه های "ماؤتسیدون"، بطور نمونه، حاکمیت ایالات متحده آمریکا را "امپریالیزم امریکا" و گاهی هم، "ببر کاغذی" می نامیدند. همزمان اتحاد شوروی را با مهر "سوسیال امپریالیزم شوروی"، می کوبیده اند. بنابر همین موضعگیری بوده است، که رهبر آنها "ماؤتسیدون"، اصطلاح غیر علمی "جهان سوم" را برای "پیروان" خود، "اختراع" کرد که با مرور زمان، نسبتاً بی اعتبار و نادرست، از آب برآمد، مانند سائر شعار های "ناسیونالیستی" که بدون اساسات علم اختراع شده است. اینرا هم باید فراموش نکنیم که حلقات متمایل به مشی "شوروی"، که در شعارهای آنان از "امپریالیزم جهانخوار امریکا" نام می برده اند، هوداران "مسکو"، با ذکر کلمات "سوویتیزم"

و "سنگر دفاع از صلح و سوسیالیزم" را نیز بزبان می آورده اند، در عکس العمل با طرفداران "چین"، حاکمیت "چین" را "عظمت طلب" و "شوونیست" نیز می نامیده اند. به عبارات دیگر، بدین مفهوم رهبری چین را به "شوونیزم" عظمت طلب" نیز متهم می ساخته اند. به همین ترتیب، رژیم حاکم در "اتحاد شوروی" را، همان طرفداران "ماونیزم" با مهر "سوسیال امپریالیزم" که قبلاً نیز ذکر شده است، می نگریسته اند. بدینترتیب نوعی از قطببندی ها، در داخل جامعه افغانستان تشکیل گردیده بود، که بعداً در بحران سیاسی اخیر و طولانی اثر خیلی خونین از خود به جا مانده است و می تواند، به عنوان یکی از جوانب اثرات "جنگ سرد" در عرصه بین المللی نیز شناخته شود. برین اساس، تعداد کثیری از گروه های مختلف، از "چپ" تا "راست" درین زمان، وارد میدان سیاسی شده اند و هر یک خواب گرفتن قدرت را می دیده اند. در بسیاری ازین قلمروها، "ایالات متحده"، در درگیری های مستقیم دخیل بوده است. قبل از اینکه بر اوضاع "هند و چین" و درگیری و شکست ایالات متحده در آن جنگ ها، معلومات مختصر ارائه گردد، توجه خوانندگان محترم را، به موضوعی هم جلب می نمائیم، که ایالات متحده امریکا، در شرایط و احوالی سیاست "ضد کمونیستی" آنرا در پیش گرفته است، که بنا بر گزارش "شپیگل" (شماره ۱۸ سال ۱۹۷۵م)، "متباقی اروپا به آثار مخروبه مبدل گردیده، برخلاف، امریکا، در آن وقفه، که از تخریبات جنگ دور مانده بود، بطور یکتایی در پیشرفت سریع بسر می برده است، مهاجرین اروپا خاصاً، علما و متخصصان را در صف خود داشته اند. چنین بنظر می رسد، که "جریان مهاجرین" از شرق به غرب، گویا بر تصور ارزش های امریکایی و غربی مهر تصدیق گذاشته باشد. این مرحله را یک نوعی از "سده امریکایی"، یعنی یک "ملت"، تعریف می نموده اند. درین سال ۱۹۶۸م، تشنجات و جنگ های "اعراب - اسرائیل" نیز ادامه داشته است. "جنگ ویتنام" هم چنان توجه جهانیان و بخصوص نسل جوان و محصلان را بخود مشغول می ساخت. اختلافات "سیاسی" بین "مسکو" و "پیکینگ" هم چنان "خاموش" نبوده است. "اشغال پراگ" و "سرکوب"، "حرکت ریفرم طلبی" "دوبچک"، توسط قوای "پیمان وارسا"، نوعی از "اعتراضات" و مظاهرات را در غرب اروپا، باعث شد. این سالها، که "مهر بیداری محصلان" را با خود حمل می نموده است، در افغانستان نیز با آن "موازات"، چنین حرکات و جنبش های "سیاسی"، به مشاهده می رسیده است. در آن سال در رژیم سلطنتی افغانستان قریب "چهار سال" از اعلان و "تجربه دیموکراسی" می گذشت. در عین



(اردوی شاهي افغانستان.)

حال، ده سال از "آغاز مناسبات جدید همکاری" بین "پادشاهی" افغانستان و "اتحاد شوروی" (اولین سفر پادشاه افغانستان به "مسکو" ۱۹۵۷م)، می گذشت. شکست ایالات متحده در جنگ ویتنام، برای این کشور، در آن منطقه، در نیمه دهه هفتاد "قرن بیست"، یک نوعی از "سرافکندگی"، ببار آورد که در متون بعدی معلومات مفصلتر، ارائه خواهد شد. این "شکست سنگین"، هم چنان باعث تحریک نوعی از عدم اعتماد، در بین متحدان "غربی" امریکا شده است، که نسبت به "نقش امنیتی" آن قدرت بزرگ بعد از جنگ دوم، مشاهده می رسید. زیرا این کشور مقام رهبری و تسلط را بر مناسبات غربی در مقابله با "کمونیزم" در دست داشته است. تفصیل در هر یکی از موضوعات درین سلسله گنجایش نداشته است، اما اقلأ ذکر برخی از موضوعات،

فاقد اهمیت نخواهد بود. حال بر اساس گزارشات "شپیگل" نمونه های چندی را از اوضاع منطقه هند و چین از نظر می گذرانیم که این دو قدرت بزرگ در حوادث، با چه پیمان دخیل بوده اند. "شپیگل" در یک گزارش شماره ۴، ۱۹۷۳م آن می نویسد، که "درست ۱۶ اپریل ۱۹۵۴م" بوده است، که امریکا را کوهی از فشار ها می لرزانیده است، که احتمالاً، به استعمال سلاح اتمی دیگری هم دست ببرد. فراموش نه شود که درین وقفه زمانی، یعنی نیمه دوم دهه



پنجاه قرن بیست، که قریب هشت سال از برگشت قوای استعمار غارتگر برتانیه از نیم قاره هند می گذشت. در نتیجه، "نیم قاره هند"، یعنی "قلمروهای سابق تحت تسلط استعمار"، به دو دولت "هندوستان" و "پاکستان" تقسیم شده بود. افغانستان "نیوترال" و یا "بی طرف" در "جنگ دوم جهانی"، پس از آن، با "همسایه جدید" خود، پرابلم های نا حل "سرحدی" داشته و دارد، که به عنوان "میراث استعمار" شناخته شده است. برای بسیاری از افغانها، حرفها و موضعگیری های "رهبران پاکستانی" با وجود اینکه ادعا "مسلمان یون" را به زبان می آورند، اما اینکه در عمل در مناسبات با افغانستان از ریاکاری، دروغ کار گرفته و در عمل پیشبرد همان اهداف استعمار انگلیسی پیشرو دارد، امید بهبود روابط، بین این دو کشور، بندرت متصور است. بخصوص اینکه جامعه افغانستان بطور مثال در همزیستی و دوستی با اهل هند، سابقه تاریخی دارد، اما آنچه پاکستان در کشمیر براه می اندازد، به قول یک صاحب نظر "آلمانی" مسئله کشمیر، در حقیقت به یک مسئله "غیر قابل حل"، که "میراث استعمار" است، مبدل شده است. دولت "پادشاهی" افغانستان تلاش داشته است، تا برای تقویت قوت "نظامی و دفاعی" کشور، و جهت تسلیح، تجهیز و تعلیمدهی عساکر و افسران، "اردوی ملی" ("اردوی شاهی") افغانستان، کمک ایالات متحده امریکا و از آن طریق همکاری های "سایر" کشورهای متحد غربی آنرا، حاصل نماید. در شماره قبلی هم در مورد معلومات حاصل شده است. بیاد داریم که اردوی افغانستان قبل از جنگ دوم جهانی، نمونه از "تجهیزات" آلمانی را در اختیار داشته است. در پایان عکس اولی این موضوع ذکر شده است و از افغانستان بچیث مشتری خوب یاد شده است. « (۲۰۱۵/۰۲/۰۷).

ادامه دارد...



برای مطالب دیگر دوکتور محمد اکبر یوسفی روی عکس کلیک کنید